این یک گزارش فرهنگی نیست، یک گزارش انسانی است

آرامسایشگاه!

آفتاب یزد – یوسف خاکیان: روز گذشته احسان شادمانی کارگردان فیلم کوتاه «رامخانه» در گفتگویی درباره مضمون این فیلم گفت: «رامخانه حکایت پس‌افتاده‌ها، دورافتاده‌ها و مطرودهاست. آن‌هایی که هستند اما باید به بهانه زندگی عادی به گوشه‌ای رانده شوند تا دیگران بتوانند ادامه دهند. این ایده آنچنان به سرم هجوم آورد که فکر کردم چطور می‌شود که حتی یک پدر، به خاطر بیماری جنون پسرش، او را از کاشانه خود طرد کند؟ می‌خواستم اسم فیلم را به نوعی بسازم، در انتخاب آن به دنبال جایی بودم که آدم‌ها را از غیراهلی یا شاید وحشی به رام و مطیع تبدیل می‌کند. در ادبیات‌نمایشی ایران از این دست عنوان‌ها داریم یکی از آنها نمایشنامه «آرامسایشگاه» است که به نظرم انتخابی بی‌نظیر برای نشان دادن سایش آرام آدم‌ها در محیط آسایشگاه است. «رامخانه» هم اتود و پرداخت ما از مفهوم رام شدن در یک مکان است.»

بعضی از قصه‌ها خیلی جالب، جذاب، عجیب و غریب و گاه حتی باورنکردنی هستند، به صورتی که وقتی کسی آنها را برای تو تعریف می‌کند، حتی نمی‌توانی به آنچه می‌شنوی گوش فرا دهی، چرا که در حین گوش دادن، ذهنت تو را پرت می‌کند به جایی که زمان و مکان نمی‌شناسد، به یکی از این داستانها که تمامش هم واقعی ست توجه کنید. چند سال پیش متنی را در گفتگوی یکی از کارگردانان زن سینمای ایران خواندم که به سوژه‌ای که فیلمش را به واسطه آن ساخته بود اشاره کرده و گفته بود: «قصه این فیلم در سفری که به شمال کشور داشتم به ذهنم رسید، ما در اتوبوس نشسته و در جاده در حال حرکت بودیم که ناگهان یک پیرزن سالخورده در وسط جاده ظاهر شد و یکی از خودروهایی که در حال تردد بودند با او برخورد کرد و زن بینوا جان به جان آفرین تسلیم کرد. خلاصه منی که فیلمساز بودم برایم جالب بود که ماجرای این پیرزن از چه قرار است و چرا یک دفعه در وسط جاده پیدایش شده که موجبات آن تصادف مرگبار فراهم شود؟ پس از کش و قوس بسیار و تحقیق و پژوهش کاشف به عمل آمد که فرزندان آن پیرزن، مادر خودشان را به آنجا آورده بودند و با استفاده از یک فرصت مناسب او را به وسط جاده هل داده بودند تا ماشین به او بزند و بمیرد، تا به این وسیله هم از دست مادر پیرشان راحت شوند و هم بتوانند از راننده نگون‌بختی که با پیرزن تصادف کرده دیه بگیرند و به زخم زندگی شان بزنند. اما پلیس ماجرا را متوجه شده بود و آنها نتوانسته بودند به هدف دومشان که همانا گرفتن دیه بود برسند، مضاف بر اینکه روانه زندان هم شده بودند چرا که باعث شده بودند که مادر پیرشان به طرز فجیعی از دنیا برود، این سوژه را من مد نظرم داشتم تا اینکه قصه‌اش را دستمایه فیلمنامه‌ای قرار دادم و آن را ساختم.»

دنیا پر شده از این قصه ها، قصه‌هایی که تلخ و غم انگیزند و در اکثر موارد باورنکردنی. تمام این ماجراها را هم آدمها به وجود آورده‌اند و چون آدمها بلدند که خاطره هایشان را بنویسند و چون می‌فهمند و بلدند که دیده هایشان را برای دیگران تعریف کنند این قصه‌ها زبان به زبان و گوش به گوش برای همه نقل می‌شود و بقیه هم از سَر و سِر این اتفاقات آگاه می‌شوند. یک نفر مادر پیرش را به کنار جاده می‌آورد تا او را زیر یک ماشین بیندازد، دقت کنید گفتیم «مادرش». یک نفر دیگر فرزندش را با دادن قرص خواب تقریبا بیهوش می‌کند

و او را مثله کرده و اعضای بدنش را در گونی گذاشته و آن را از خانه بیرون می‌برد و در جایی می‌گذارد و برمی گردد، به خیال اینکه کسی او را ندیده است. فرد دیگری با استفاده از اعتمادی که به او شده، خیلی راحت هر ماه کارت عابربانک پدر پیرش را که با حقوق بازنشستگی زندگی خود و همسرش را می‌گذراند خالی کرده و مقدار کمی پول در آن می‌گذارد و به او می‌گوید: «حقوقت همینه، وضعیت مملکت خرابه، به بازنشسته‌ها کم حقوق می‌دن»...

همین چند سال پیش گزارشی درباره یک بازدید از خانه سالمندان منتشر کردیم که حکایت‌های عجیب و غریبی در آن نقل شده بود، از زبان افرادی که روزگاری چون من و شما صاحب خانواده‌ای بودند و شغلی داشتند و درآمدی کسب می‌کردند و به واسطه آن روزی حلال برای همسر و فرزندانشان مهیا می‌کردند، همه آنها هم عاشق خانواده بودند و هر روزشان با دلخوشی بسیاری می‌گذشت که اگر امروز زندگی برایشان سخت شده و مجبورند دور از اعضای خانواده کار کنند، در عوض فردا که پیر شدند فرزندانشان عصای دستشان خواهند شد و در روزگار پیری و کوری آنها را تحت حمایت خود در می‌آورند. اما وقتی پیر شدند و از تک و تا افتادند فرزندانشان برای آنکه زندگی راحتی داشته باشند و به قول معروف کسی آویزانشان نباشد، دست پدر و مادر پیرشان را گرفته و به سرای سالمندان برده بودند. در آن گزارش به افراد دیگری هم اشاره شده بود، افرادی که جوان بودند اما به دلایل دیگری مانند مشکلات جسمی و ذهنی از سوی خانواده طرد شده بودند و این‌بار بزرگترها آنها را به آن مکان آورده بودند، مکانی که به زعم آن خانواده می‌توانست برای فرزند یا برادر یا خواهرشان شرایط آرامش و آسایش را فراهم کند. این همان چیزی ست که «رامخانه» احسان شادمانی می‌خواهد مقابل دیدگان ما تعریف کند. به کلماتی که این کارگردان آنها را مورد استفاده قرار می‌دهد توجه کنید. «پس افتاده ها»، «دورافتاده ها»، «مطرودها» آنها که به گوشه‌ای رانده شده‌اند تا دیگران بتوانند ادامه دهند. برای یافتن پاسخ این پرسش که «این دیگران کیستند؟» لازم نیست راه دوری برویم، همین که برخی از ما مقابل آیینه بایستیم و به تصویری که در آن افتاده خیره شویم متوجه خواهیم شد که این دیگران کیستند؟ دیگران شاید خود ما باشیم، خود مایی که دیگران زندگی مان را به گوشه‌ای می‌رانیم تا خودمان بتوانیم ادامه دهیم. اگر هم کسی از ما بپرسد چرا این کار را کردی؟ چرا فرزندت را، پدرت و مادرت را، برادر و خواهرت را به آسایشگاه بردی؟ با سری افراشته و سینه‌ای ستبر می‌گوییم: «بهش لطف کردم، اونجا راحت تره، پیش کسانیه که مثل خودشن، با اونا ارتباط برقرار می‌کنه، اگه پیش خودم نگهش می‌داشتم بدتر بود براش، من که صبح تا شب سر کارم، شب هم که میام خونه خسته و کوفته ام، نای رسیدگی به اون رو ندارم، تازه الان هر ماه دارم کلی پول هزینه می‌کنم تا اونجا (آسایشگاه) که بردمش بهش رسیدگی کنن، اینکه به فکر اون هستم گناهه؟ صبح تا شب اینجا می‌موند تو این خونه تک و تنها بهتر بود؟ کسی نباشه یه لیوان آب دستش بده خوبه؟ من اون رو بردم آسایشگاه تا «آرامش» داشته باشه.» اما دریغ از اینکه در آسایشگاه آدمها به سایشی آرام می‌رسند که انتهایش مرگ است. بهانه خوبی ست، برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت، بهانه بسیار خوبی است، اما بیایید منصفانه قضاوت کنیم، برای مثال یک مادر پیر را در نظر بگیرید که فرزندش به این بهانه که وقت رسیدگی به مادر را ندارد، او را به آسایشگاه سپرده است. اگر غیرمنصفانه به ماجرا بنگریم حق را به فرزند می‌دهیم، اما قرار شد منصفانه به ماجرا نگاه کنیم. منصفانه نگریستن یعنی وقتی تو به عنوان فرزند می‌خواهی مادرت را به این دلیل که وقت رسیدگی به او را نداری، به آسایشگاه ببری، با خودت بیندیشی که من زمانی که کودکی خردسال بودم و توان مراقبت کردن از خودم را نداشتم، این زن که ان زمان جوان بود و حتما مانند الان من وقت کافی برای رسیدگی به من را نداشت می‌توانست چون منی که امروز می‌خواهم او را از خودم دور کنم و به آسایشگاه بسپارم، مرا از خودش دور کند و مثلا به شیرخوارگاه بسپارد. اما او این کار را نکرد، او ایستاد و مردانه به همه کارهایش گفت: «من کار دیگری دارم که از همه شما مهمتر است، بنابراین همه شما را به گوشه‌ای می‌رانم تا فرزندم بتواند ادامه دهد» منصفانه نگریستن یعنی هنگامی که می‌خواهی مادر پیرت را به آسایشگاه بسپاری، یادت بیفتد که او در جوانی حتی خودش را گوشه‌ای راند و فقط خواست که تو ادامه دهی، حال که او به سن پیری رسیده و برف کهنسالی روی موهای سرش نمایان شده تو حاضر نیستی حتی به این بیندیشی که چه بوده‌ای و اکنون چه شده ای؟ حاضر نیستی به این بیندیشی که آخر و عاقبت تو، از سرنوشتی که امروز برای مادر پیرت رقم می‌زنی، بهتر نخواهد شد. برای بیدار شدن از خواب غفلت و دست نگه داشتن از طرد عزیزانمان نیازی نیست که راه دوری را سپری کنیم، تنها کافیست گلستان سعدی را باز کنیم و آن حکایت معروفش را بخوانیم:

«وقتی به جهل جوانی بانگ بر مادر زدم، دل آزرده به کنجی نشست و گریان همی گفت: مگر خردی فراموش کردی که درشتی می‌کنی؟

چه خوش گفت زالی به فرزند خویش
چو دیدش پلنگ افکن و پیل تن
گر از عهد خردیت یاد آمدی
که بیچاره بودی در آغوش من
نکردی در این روز بر من جفا
که تو شیرمردی و من پیرزن»

دنیا، دنیای گذراست و هیچکس در این دنیا مانا نبوده و عمر ابدی نداشته، همه چیز هم به اولویت‌ها برمی گردد، اینکه اولویت‌های زندگی ما را چه چیزها و چه کسانی تشکیل می‌دهند. بیاییم تا دیر نشده تکلیف خودمان را با اولویت‌های زندگی مان روشن کنیم و پس از این زندگی مان را طوری برنامه ریزی کنیم که اگر روزی، روزگاری اتفاق تلخ و غمباری برای یکی از اعضای خانواده ما افتاد، زانوی غم بغل نگیریم کهای کاش فرصت بیشتری برای بودن در کنار او صرف می‌کردم‌ای کاش قدرش را می‌دانستم‌ای کاش با او مهربان بودم و... مطمئن باشیم اگر تکلیف خودمان را با اولویت‌های زندگی مان روشن نکنیم، روزی فرا خواهد رسید که خودمان را بر بالای سنگ سیاه و سخت و سردی گریان مشاهده می‌کنیم و هیچ کاری از دستمان بر نمی‌آید.

آفتاب | تجسمی

سهراب، محیط زیستی‌ترین نقاش ایران

آفتاب یزد: بوی ماه مهر که می‌پیچد برگ تقویم به پاس تولد سهراب سپهری، که اگر بود اکنون شمع ۹۳ سالگی را فوت می‌کرد، عطر آب و درخت می‌گیرد؛ هنرمندی که به جهت توجه خاصش به طبیعت هم در شعر و هم در نقاشی، می‌تواند کاندیدای دریافت عنوان محیط زیستی‌ترین نقاش (هنرمند) ایران باشد. سهراب سپهری در عرصه نقاشی در صدر پرطرفدارترین‌های بازار هنر ایران است و هر یک از متخصصین دلایلی برای چرایی این مهم برمی شمرند که همه آنها در یک مورد مشترک اند: «علاقه ایرانیان و نوستالژی که با خود می‌آفریند.» نقاش شاعر یا شاعر نقاشی که صدای پای آب را شنید و نشانی خانه دوست را به درخت سپیدار وعده می‌دهد. سپهری نقاش به راستی در میان هم عصران خود نقاش متفاوت نگری است، وجه تمایز فاحش او را می‌توان در زاویه نگاهش به درخت جستجو کرد؛ برای واکاوی چنین موضوعی می‌توان این روزها نرم و آهسته به موزه پاسارگاد در باغ نگارستان رفت و ۱۰ تابلوی درخشان سهراب را در طبقه فوقانی به تماشا و کشف و شهود ایستاد.

گنجینه موزه پاسارگاد یکی از بزرگ‌ترین مجموعه‌های سهراب سپهری را در اختیار دارد که دربرگیرنده نمونه‌هایی شاخص از سری‌های مختلف این هنرمند بزرگ است و همواره بخشی از این آثار روی دیوار نمایشگاهی موزه پاسارگاد به تماشای مردم است. نقاشی‌های سهراب چنان که در این ده اثر پیداست ترجمان نگاه اندیشگی و زیبایی شناختی او به زندگی و محیط پیرامون است که در شعرهایش نیز آنها را واگویه می‌کند؛ نوعی از کمینه گرایی که ریشه در عرفان و خلاصه و خالص دیدن نشأت می‌گیرد و مخاطب را به اصل و اصالت هستی اشاره می‌دهد. راز اینکه سهراب مانند دیگر هنرمندان نوگرای هم نسل خود، راهی غرب نشد و سفر به مشرق‌زمین را برگزید و در سفر به ژاپن، در دریای ذن خود را غوطه ور ساخت، روح عرفان آلود اوست که در واژگان اشعارش هویداست؛ تا آن روزگاران نگاه کمال الملکی بر طبیعت نگاری رونق داشت اما سهراب با جسارتی مثال زدنی بخشی از درخت، فقط تنه درخت را برگزید و از زوایایی متعدد در آن به غور پرداخت. همین اندیشه،دید و کنش سهراب را در تماشای سایر محیط پیرامون خود گسترش داد و به سبک روایی و تصویری رسید که حالا هر مخاطبی با دیدن آثار او آنها را باز می‌شناسد. سهراب از این خلاصه کردن‌ها در نقاشی به ضرورت حذف زوائد از زندگی تلنگر می‌زند، زیرا انگار اصل را دیدن، به آدمی آرامش می‌دهد تا کنه حیات را دریابد؛ همین جهان بینی سهراب سبب می‌شود درختان او با سایر همکارانش تفاوت تصویری و اندیشگی بنیادین داشته باشد. و حتی کارهای او با تم طبیعت بی‌جان به چند تاش رنگی همانند چند مصرع باشکوه آهنگین بسنده شود.

آفتاب | کوتاه از هنر

«مورچه» در تدوین

فیلم کوتاه «مورچه» کارگردانی میلاد فیض‌الله بیگی و نویسندگی مهدی اصغری روی میز تدوین قرار گرفت. به گزارش ایسنا، در خلاصه داستان این اثر آمده است: «مورچه» روایتی زنی با نام ستاره است که در گذشته بچه نوزادی را از بهزیستی به فرزندی قبول کرده است. او بعد از گذشت پنج سال به بهزیستی برگشته تا بچه را پس دهد؛ حال آنکه دختر بچه پنج ساله از هیچ ماجرایی با خبر نیست. او دلیل عجیبی برای پس دادن بچه دارد...

جایزه برای «زنگ تفریح»

شانزدهمین دوره جشنواره بین‌المللی حقوق بشر دوس‌کبراداس «در پوست دیگری زندگی کنیم» معروف به «FICDOS» دهم مهرماه (۲ اکتبر میلادی) به کار خود پایان داد و فیلم کوتاه «زنگ تفریح» ساخته نوید نیکخواه آزاد با نام اسپانیایی «El Recreo» که به عنوان نماینده ایران در این رویداد حضور داشت، برنده جایزه بنیاد شارلوت برای بهترین فیلم کوتاه در بخش بین‌الملل شد./صبا

رحیم رحیمی‌پور درگذشت

رحیم رحیمی پور تهیه کننده، فیلمنامه‌نویس و کارگردان سینمای ایران روز گذشته ۲۵ مهرماه ۱۴۰۰ بر اثر ابتلا به ویروس کرونا درگذشت. رحیم رحیمی پور متولد ۱۳۳۶ اصفهان، فارغ التحصیل از مرکز اسلامی آموزش فیلمسازی بود. وی فعالیت هنری خود را با کارگردانی فیلم‌های کوتاه آغاز کرد. به گزارش ایسنا، از آثار این هنرمند در مقام کارگردان می‌توان فیلم‌های «شیرین و فرهاد»، «مستاجر»، «انفجار در اتاق عمل»و... را نام برد.

مفقودی

برگ سبز تیبا مدل ۱۳۹۲ ش شاسی: NAS811100D5729147ش موتور:۸۰۷۰۳۸۷ ش پلاک: ۶۶ ایران ۷۶۳ ص ۲۹ بنام سعیده ابراهیمی به کدملی ۰۰۶۴۴۱۵۴۲۲مفقود گردیده و فاقد اعتبار می‌باشد.

ابطال قرارداد پیش فروش

۵ برگه با عنایت به صدور دادنامه شماره ۱۴۰۰۹۱۹۹۰۰۲۴۶۷۶۳۴۵ مورخ ۱۴۰۰/۰۷/۱۰ و دستور قاضی مبنی بر رد مال و انتقال یک واحد مسکن مهر واقع در فاز ۱۱ پروژه کوزو پارس ۴ در بنام متقاضی نفر اول یوسف طاهایی در حق خانم نرگس نوروزی که نامه دادگاه به شماره ۲۲۱۷۹ و مورخ ۱۴۰۰/۰۷/۱۰ در دبیرخانه شرکت عمران شهر جدید پردیس ثبت و ابلاغ گردید. اصل قرارداد پیش فروش متقاضی نفر اول به شماره ۹۸/۷۰۸۳۹ ص/۱۰۸ مورخ ۱۳۹۸/۰۹/۰۵ باطل و فاقد اعتبار می‌باشد.

مفقودی

سند کمپانی، شناسنامه مالکیت و کارت اتومبیل پژو پارس مدل ۱۳۹۳ رنگ سفید شماره انتظامی ۳۸ ایران ۲۸۸ ط ۷۱ شماره موتور ۱۲۴K۰۴۸۳۹۷۰ شماره شاسی NAAN21CA1EH7۰۰۶۷۵ بنام لیلا معظمی گودرزی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

مفقودی

برگ سبز و سند کمپانی و سند مالکیت کامیون تانکر حمل مواد سوختی مدل بنز ۲۶۲۴ با شماره پلاک ایران ۳۳ – ۹۱۲ ع ۲۳ به شماره شاسی ۱۶۵۷۴۸۰۶ و شماره موتور ۱۰۰۵۷۴۱۵ متعلق به ناصر زندی به کدملی ۴۱۷۰۰۶۰۴۵۸ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

مفقودی

سند کمپانی – شناسنامه مالکیت – کارت و بنجاق اتومبیل پراید مدل ۸۶ رنگ نقره‌ای به شماره انتظامی ۳۸ ایران ۸۹۲ ن ۵۴و شماره موتور ۱۹۱۷۶۸۰ و شماره شاسی ۱۴۱۲۲۸۶۳۲۲۹۱۳S بنام مریم محمدی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

آگهی فقدان سند مالکیت

نظر به اینکه آقای محمد جعفری زاد(مالک) با ارایه دو برگ فرم استشهادیه محلی مصدق به شماره ۴۴۳۴۹ مورخ۱۴۰۰/۴/۸ دفترخانه۷۸۸ تهران و تقاضای وارده به شماره ۱۱۴۳۷ مورخ۱۴۰۰/۷/۷ مدعی فقدان سند مالکیت شش دانگ یک قطعه آپارتمان مسکونی به پلاک ثبتی ۶۵۰۵۴ فرعی از۱۱۶ اصلی مفروز و مجزا شده از ۶۴۱۲۸ فرعی از اصلی مذکور قطعه ۶۱ در واقع در بخش ۱۱ ناحیه ۰۱ حوزه ثبت ملک سعادت آباد تهران استان تهران به مساحت۸۶/۴۳ متر مربع واقع در سمت غربی همکف بلوک ۹ که ۴/۵۴ چهار متر و پنجاه و چهار دسیمتر مربع آن بالکن است بانضمام پارکینگ مسکونی قطعه پنجاه و پنجم تفکیکی به مساحت۱۱/۲۵ یازده متر و بیست و پنج دسیمتر مربع واقع در سمت شمال غربی زیرزمین اول بلوک۹ مشخصات مالکیت مالکیت محمد جعفری زاد فرزند علی شماره شناسنامه ۳۵۰ تاریخ تولد۱۳۴۱/۵/۱۴ صادره از قم دارای شماره ملی۰۳۸۳۵۷۷۸۹۶ با جز سهم ۶ از کل سهم۶ بعنوان مالک شش دانگ عرصه واعیان با شماره مستند مالکیت ۳۹۶۰۳ تاریخ ۱۴۰۰/۱/۲۵ دفترخانه اسناد رسمی شماره ۶۶۰ شهر تهران استان تهران موضوع سند مالکیت اصلی به شماره چاپی ۹۲۸۷۵۰ سری ب سال۹۹ با شماره دفتر الکترونیکی ۱۴۰۰۲۰۳۰۱۱۴۵۰۰۱۸۶۰ ثبت گردیده است نامبرده طی نامه شماره ۲۸۱۹/۹۹۲۲ مورخ۱۴۰۰/۴/۲۲ اداره پست شمال تهران و پیوست آن نامه فوریتهای پلیسی۱۱۰ تهران اعلام نموده سند مالکیت از موتورسیکلت مامور پست آن منطقه به سرقت رفته است نامبرده درخواست سند مالکیت المثنی نموده است بدینوسیله مراتب باستناد ماده ۱۲۰ ایین نامه قانون ثبت در یک نوبت آگهی می گردد چنانچه کسی مدعی انجام معامله نسبت به ملک مرقوم یا وجود سند مالکیت نزد خود می باشد از تاریخ انتشار این اگهی ظرف مدت ده ر وز اعتراض خود را کتبا ضمن ارایه سند مالکیت یا سند معامله به این منطقه تسلیم و رسید اخذ نمایید در صورت عدم ارایه اعتراض یا اصل سند مالکیت یا سند خریداری اقدام به صدور سند مالکیت المثنی وفق مقررات خواهد شد.

۱۳۵۰۸ سرپرست واحد ثبتی حوزه ثبت ملک سعادت آباد تهران

آگهی فقدان سند مالکیت

آقای مجید موسی زاده وکالتا باستناد وکالت نامه ۲۹۵۲۶ مورخ ۱۴۰۰/۶/۲۹ دفترخانه۱۲۰۷ تهران از طرف مالک خانم زهرا نعمت جمشیدی با اعلام گم شدن سند مالکیت ملک مورد آگهی با تسلیم دو برگ استشهادیه گواهی امضاء شده ذیل شماره ۲۲۰۳۴ و ۲۲۰۳۵ مورخ۱۴۰۰/۶/۳۰ دفترخانه ۱۲۰۷ تهران طی درخواست وارده ۱۰۲۳۰۱۷۹۹۷ مورخ۱۴۰۰/۶/۳۰ تقاضای صدور المثنی سند مالکیت را نموده اند که مراتب در اجرای ماده ۱۲۰ آیین نامه قانون ثبت به شرح زیر آگهی می گردد نام و نام خانوادگی خانم زهرا نعمت جمشیدی مالک شش دانگ ۲- شماره پلاک ۱۳۹۲۷ فرعی ساز۱۲۲ اصلی ۳- علت گم شدن جابجایی منزل۴- خلاصه وضعیت مالکیت سند مالکیت کاداستری اعیان ششدانگ یک دستگاه آپارتمان مسکونی که عرصه آن وقف است به مساحت ۹۵/۰۹ متر مربع که ۴/۴۸ متر مربع آن بالکن و ۷/۸۷ متر مربع آن پیشرفتگی است واقع در سمت شمالی طبقه پنجم به شماره ۱۳۹۲۷ فرعی از۱۲۲ اصلی قطعه ۹ تفکیکی مفروز و مجزی شده از ۸۱۹ فرعی از اصلی مذکور واقع در بخش ۱۱ تهران بانضمام اعیان پارکینگ مسکونی قطعه ۱۰ تفکیکی به مساحت۱۰/۸۰ متر مربع واقع در زیرزمین اول بانضماام اعیان انباری مسکونی قطعه یک تفکیکی به مسات ۲/۷۷ متر مربع واقع در زیرزمین اول ذیل شماره ثبت ۳۵۰۴۸۸ صفحه ۲۳۶ دفتر۱۲۶۳ به شماره چای ۳۹۵۴۳۷ به نام خانم زهرا نعمت جمشیدی صادر گردیده است لذا با توجه به اعلام فقدان سند مالکیت ملک فوق الذکر و درخواست صدور المثنی ان مراتب اعلام تا هر کس نسبت به ملک مورد آگهی معامله کرده که در قسمت چهارم این آگهی ذکر نشده یا مدعی وجود سند مالکیت نزد خود می باشد باید تا ده ر وز پس از انتشار آگهی به ثبت محل مراجعه و اعتراض خود را ضمن ارایه اصل سند مالکیت یا سند معامله تسلیم نماید وا گر ظرف مهلت مقرر اعتراض نرسد و یا در صورت اعتراض اصل سند مالکیت یا سند معامله ارایه نشود اداره ثبت المثنی سند مالکیت را طبق مقررات صادر و به متقاضی تسلیم خواهد کرد.

۱۳۵۰۶ سرپرست واحد ثبتی حوزه ثبت ملک کن تهران

جدول شماره ۶۱۳۷

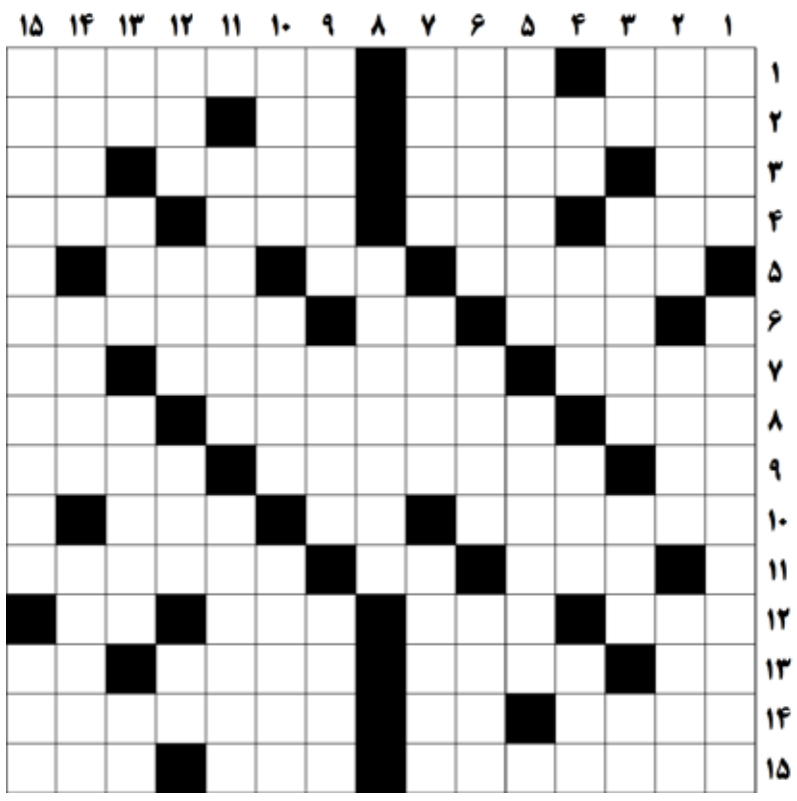

افقی

۱ – بازنده شطرنج – تکرار حرف – از شهرهای اندونزی ۲ – فرشته صور – پوستین – توان و جرات ۳ – بیماری ریوی – عدسی کوچکی روی در آپارتمان – وحشیگری – زینت رو ۴ – سقف اتاق – خون بها – لاستیک اضافی – سلطان میوه‌ها۵ – به غیر از آن – آسیب – حیله ۶ – نشانه ورد پا – یکی از دو جنس – از خاطر رفته ۷ – تصنیف کننده – شهری در ایلام – راه بی‌پایان ۸ – پیام الهی – بیم داشتن – نگهدار کباب بر آتش ۹ – انبار کشتی – آوازی در دستگاه شور – جوز ۱۰ – معامله پایاپای – برآمدگی ته کفش – سلام تلفنی ۱۱ – حرف ۲۸ الفبا – رود آرام – نابودی ۱۲ – نابینا – از جنس نخ – جاذبه – خسیس پس نمی‌دهد ۱۳ – شهر زیارتی – بندر اوکراین – واحد نماز – حرف اضافه ۱۴ – پول استرالیا – هزار کیلو – مایوس بودن ۱۵ – کتابی از "چارلز دیکنز" – آشامیدن – فلز پرمصرف

عمودی

۱ – از مشتقات شیر – عادت دادن ۲ – کامل‌ترین دین الهی – شهری در کرمانشاه – خانه ییلاقی ۳ – نوعی شیرینی – شاعر قصیده سرای عهد قاجاریه مولف "پریشان" – دستور – سفید آذری ۴ – حرف هشتم لاتین – شمشیر – نام زنانه فرنگی – نوعی یقه ۵ – کفاش و کفشگر – رود افغانستان ۶ – نادر و کمیاب – پساوند آراستن – تن فرسوده از کار ۷ – تصفیه خانه بدن – شیرینی شاخه‌ای – الهه شکار ۸ – شهری در اصفهان ۹ – مغازه لباس فروشی – پسر کوچک فریدون – تواضع و تعظیم ۱۰ – مداد نوکی – جایگزین کبریت – هوید۱۱ – والی و فرمانروا – شاخه شاخه شدن ۱۲ – دندان آذری – معدن – شکوه و شکایت – زمینه موسیقی ۱۳ – گشاده – غذای تزریقی – شعر گفتن – بله آلمانی ۱۴ – لطافت – سیاهرگ – حاضر ۱۵ – شخص قوی هیکل البته نادان! – صندلی سوارکار

پاسخ جدول شماره ۶۱۳۶

	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	■	ی	ن	ا	س	ا	ر	خ	■	ه	د	ن	ن	ی	ب
۲	س	ن	ا	ل	و	ب	م	ا	■	ف	ا	ک	ش	■	و
۳	و	ی	■	ه	د	ا	ز	■	ا	ت	ی	ب	■	ک	ر
۴	ی	چ	م	■	ا	د	■	ا	ن	ا	■	ت	ک	ا	ز
۵	ی	ر	ا	ج	■	ی	ج	ی	ر	د	ت	■	ا	ر	و
۶	س	ی	ن	ا	ت	■	ر	ا	م	■	ت	ی	م	د	ا
۷	■	■	ی	د	ی	س	■	ب	ا	م	■	و	ل	ا	ز
۸	م	م	■	ا	ز	ن	ا	و	ل	ف	ن	ا	■	ن	ی
۹	ی	ت	س	د	■	ت	ر	ذ	■	ت	ق	ش	م	■	■
۱۰	ه	د	ن	ن	ز	■	ت	ه	ب	■	ی	ک	ن	ا	ی
۱۱	ن	ا	گ	■	ر	ب	ک	ا	ب	د	■	ی	ح	ض	ا
۱۲	پ	و	ر	گ	■	ن	ا	ب	■	ر	ش	■	ل	ط	س
۱۳	ر	ل	■	د	ح	ی	ب	■	ل	ب	و	د	■	ر	ی
۱۴	س	■	ن	ا	س	ا	■	ن	ا	س	ر	ه	م	ا	ن
۱۵	ت	ق	و	ر	ی	د	■	ک	ر	ت	ت	ا	ی	ب	■